

بازتاب مؤلفه‌های مکتب رئالیسم در رمان شوهر آهوخانم

* غلامرضا سالمیان

** سیدمحمد آرتا

*** دنیا حیدری

چکیده

رمان شوهر آهوخانم، اثر علی محمد افغانی، هم از نظر شخصیت‌پردازی و هم از لحاظ بیان مسائل اجتماعی اثری پرحرکت، ممتاز و بالقوه و انعکاس واقعیت‌های جامعه است. در میان آثار افغانی، این رمان به‌دلیل توانایی‌اش در ارائه مسائل ویژه‌ای از جامعه، در ادبیات داستانی ایران جایگاه و هویت معینی یافته است. وجود مهم‌ترین مؤلفه‌های مکتب رئالیسم در رمان شوهر آهوخانم نشان‌دهنده تأثیرپذیری نویسنده این رمان از اصول و جنبه‌های مختلف آن مکتب است. کثرت شاخصه‌ها و جنبه‌های رئالیستی در این رمان بلند گویای این نکته است که سبک و شیوه غالب نویسنده در پرداخت عناصر داستان رئالیستی است. افغانی کوشیده است ماجراهای، شخصیت‌ها و عناصر داستانیش با اصول مکتب رئالیسم منطبق باشد و با استفاده از تجارب و مشاهدات عینی خود به «واقعیت‌نمایی» داستان دست یابد. نویسنده با ساختن شخصیت‌ها و بیان دقیق رخدادهای اجتماعی، آبینه تمام‌نمایی فراروی خواننده می‌نهد تا بدان وسیله به رویدادها و معضلات جامعه خویش بنگرد. از این‌رو، سعی نگارندگان این جستار بر این است تا با تکیه بر شاخصه‌های رئالیستی این اثر به تحلیل وقایع اجتماعی بپردازند و زوایای پنهان این وقایع را بازنمایند.

کلیدواژه‌ها: واقع‌گرایی، رئالیسم، وقایع اجتماعی، رمان، شوهر آهوخانم، علی‌محمد افغانی.

* استادیار دانشگاه رازی کرمانشاه reza_salemian@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی mohamadarta1@gmail.com

*** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه رازی d_heidari@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۰/۲۵ تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۳۰

فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۱، شماره ۷۵، پاییز ۱۳۹۲

۱. مقدمه

یکی از موضوعات شایان پژوهش، بررسی داستان‌ها و رمان‌های معاصر از دیدگاه اصول و مؤلفه‌های مکتب‌های ادبی جهان است؛ بدین‌منظور که روش نویسنده تا چه اندازه تحت تأثیر مکتب‌های ادبی جهان قرار گرفته و از کدام مکتب بیشتر متأثر شده است و آثار او را به کدام مکتب می‌توان منتسب کرد. هدف این پژوهش این است که رمان شوهر آهوانم را از این دیدگاه بررسی کند و ردپای مکتب رئالیسم را در این رمان بازنماید.

رئالیسم مکتبی ادبی است که در اواسط قرن نوزدهم میلادی یعنی در فاصله سال‌های ۱۸۵۰ - ۱۸۸۰ در اروپا و امریکا رواج یافت (داد: ۱۳۷۵: ۱۵۵). در تعریف رئالیسم بسیار گفته‌اند و نوشتۀ‌اند؛ برای نمونه، شانفلوری، از نظریه‌پردازان رئالیسم، آن را «انسان امروز در تمدن جدید» معرفی می‌کند و مopsisان نیز صورت دیگری از همین تعریف را می‌آورد: «کشف و ارائه آنچه انسان معاصر واقعاً هست» (سید‌حسینی، ۱۳۸۴: ۱/۲۷۸). تروتان تودوروف ساختگرا، رئالیسم را هم‌ریختی متنی معین با هنجار متنی‌ای می‌داند که نسبت به آن متن عنصری بیرونی است (تودوروف، ۱۳۷۹: ۴۰). همه این تعاریف از اطباق ذهن نویسنده با واقعیت بیرون از ذهن خبر می‌دهد و باید گفت که در رئالیسم ادراک نویسنده از جهان عینی با ساختاری برساخته از شخصیت و واقعه به نمایش گذاشته می‌شود (اسکولز، ۱۳۷۷: ۱۱).

در مکتب رئالیسم اصل بر این است که نویسنده در اثرش، تخيیل خود را چندان به کار نگیرد و با بی‌طرفی و به دور از هرگونه قضاوی صرفاً راوی داستان باشد. مهم‌ترین ویژگی آثار رئالیستی آن است که انسان را موجودی اجتماعی مطرح می‌کند و ریشه همه رفتارهای نیک و بد او را در اجتماع جست‌وجو می‌کند. قهرمانان رمان‌های رئالیستی غالباً از طبقه متوسط اجتماع برگزیده می‌شوند که نماینده همنوعان و هم‌فکران خود بودند (نوری، ۱۳۸۵: ۲۰۶). به سبب واقع‌گرایی و نیز پیوندی که مکتب رئالیسم میان فرد و جامعه برقرار کرد، این مکتب هیچ‌گاه رونق خود را از دست نداد و به یک دوره خاص محدود نشد، بلکه در همه دوره‌ها هوادارانی برای خود کسب کرد.

مکتب رئالیسم در ایران پس از نهضت مشروطه کانون توجه قرار گرفت و به آفرینش رمان‌هایی با مضامین اجتماعی و سیاسی منجر شد. نویسنگان این رمان‌ها سعی کردند به‌گونه‌ای واقعیت‌های اجتماع خود را در این آثار منعکس کنند. نخستین رمان واقع‌گرای فارسی رمان اجتماعی تهران مخفوف نوشتۀ مرتضی مشقق کاظمی بود. اما در میان

رمان‌های واقع‌گرا، شوهر آهو خانم به دلیل داشتن مؤلفه‌های رئالیستی و مایه‌های عمیق اجتماعی، جایگاه ویژه و درخور توجهی یافت.

نویسنده در لابهای داستان، چشم‌انداز گویایی که زندگی و تاریخ کشور را در یک شهرستان در زمان سال‌های اثر (۱۳۱۳-۱۳۲۰) ترسیم کرده است و در حاشیه حوادثی که برای قهرمانان اصلی می‌گذرد، ماجرای تغییر لباس و کلاه و کشف حجاب، برخوردهای صنفی، نظام اداری و حکومتی، رابطه شهر و روستا و سلسله روابط مردم با قدرت جبارانه مستقر، کشف و روشن شده است (سپانلو، ۱۳۶۶: ۱۶۷).

۲. طرح مسئله

همان گونه که گفته شد، افغانی کوشیده است در رمان شوهر آهو خانم زندگی مردم روزگار خود را به شکلی کاملاً واقعی منعکس کند و به روایت اتفاقاتی بپردازد که در زمانهایش روی داده است. کتاب او دریچه‌ای است که از طریق آن می‌توان فرد و جامعه بین سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۰ را به صورت کاملاً محسوس و عینی مشاهده کرد. ازین‌رو، به دلیل جایگاه خاصی که شوهر آهو خانم در داستان‌نویسی معاصر احراز کرده است و فقدان چنین پژوهشی درباره این اثر، ضروری می‌نماید مهم‌ترین مؤلفه‌های مکتب رئالیسم در این رمان بررسی و تبیین شود.

۳. بازتاب مسائل اجتماعی و سیاسی در شوهر آهو خانم

ذکر واقعیات جامعه از مهم‌ترین و بارزترین ویژگی‌های رمان شوهر آهو خانم است. علی‌محمد افغانی از طرح درست واقعیت‌های اجتماعی چشم نپوشیده و در کنار هدایت جریان و روند داستان، به بهانه‌های مختلف، پیوسته به ذکر رخدادهای جامعه خویش، به‌ویژه شرح وقایع و رویدادهایی پرداخته است که در شهر کرمانشاه رخ می‌داد؛ به‌گونه‌ای که می‌توان با تأمل و غور در داستان وضعیت زندگی اجتماعی مردمان کرمانشاه را دریافت. از جمله این واقعیت‌ها می‌توان به جنگ جهانی و پیامدهای آن، کمبود نان، اوضاع نابسامان دارو و درمان، مسئله کشف حجاب و یک‌دست‌شدن لباس، فساد اداری و آشفتگی وضع ادارات و مواردی از این دست اشاره کرد.

۱. جنگ جهانی دوم و پیامدهای آن: با شروع جنگ جهانی دوم، اوضاع جهان دگرگونه شد. ایران نیز با وجود اتخاذ سیاست بی‌طرفی از این اوضاع بی‌نصیب نماند و کرمانشاه که یکی از مسیوهای ورود متفقین بود (مؤمن، ۱۳۸۲: ۷۲) به شدت تحت تأثیر اشغال قرار

گرفت. ورود متفقین موجب ایجاد رعب و وحشت و تعطیلی بازار و فعالیت‌های روزمره در شهرهای اشغال شده، از جمله کرمانشاه، شد.

افغانی در شوهر آهونخانم سکوت و نگرانی مردم را، که بر اثر ورود متفقین به شهر کرمانشاه ایجاد شده بود، به خوبی بیان می‌کند. سیدمیران سرایی در حالی که سوار بر درشکه از خیابان‌های شهر می‌گذرد، در چهره‌اندک مردمی که در کوچه و خیابان هستند ترس و اضطراب فراوانی می‌بیند؛ ترسی که شهر را در سکوت عجیبی فرو برده است:

در طول خیابان دکان‌ها به‌ردیف یا یک‌درمیان بسته یا نیمه‌باز بودند. با اینکه هنوز شب فرانرسیده بود، گویی در شهر شیپور برچین زده بودند. در چهره‌های مردم چنان حالتی بود که نه حکایت از جشن می‌کرد، نه سوگواری. می‌ایستادند دو کلمه آهسته با هم می‌گفتند و با نگاههای غیرقابل فهمی که به اطراف می‌افکنندند می‌رفتند. گویی زلزله‌ای در شرف وقوع بود که همه دنبال پناهی می‌گشتند یا به عمارت بهتر از پناهگاه می‌گریختند. خاموشی و تیرگی چون مهی همه خیابان و جنب و جوش آن را دربرگرفته بود (۸۸۲).

اما سیدمیران به سبب بی‌اطلاعی از حادثه‌ای که در شرف وقوع است، از اوضاعی که بر شهر و مردم حاکم شده تعجب می‌کند و برای آن دلیل و توجیه خاصی نمی‌یابد. سرانجام وقتی شاگرد مبل‌ساز خبر ورود قشون انگلیس به کشور را به او می‌دهد، دلیل ماتم و نگرانی مردم را درمی‌یابد:

شاگرد مبل‌ساز تعجب کرد: - چطور مشهدی، پس شما واقعاً خبر ندارید که چه شده است؟ قشون موتوریزه انگلیس دیشب از مرز خسروی و قصرشیرین گذشته‌اند؛ امروز به وقت ظهر از پاطاق سرازیر شده‌اند. رادیوهای خارجی دو ساعت پیش گفتند که امشب کرمانشاه محاصره و فردا اشغال خواهد شد. پادگان شهر به‌کلی تار و تفرقه و سربازخانه‌های خالی مانده به‌وسیله اوباش و اراذل یا مردم گرسنه و بیکار غارت شده است. به‌این ترتیب پاسخ معماهی چنددقیقه‌ی پیش سیدمیران داده شد که چرا شهر آنچنان در ماتم ناگهانی فرو رفته بود. چرا کسبه تخته دکان‌های خود را پایین کشیده یا می‌کشیدند و به خانه‌های خود می‌رفتند (۸۸۵).

نویسنده در بخش‌های دیگر رمان نیز (۷۵۰، ۸۰۱، ۸۳۲، ۸۵۲) در حین روایت داستان از جنگ جهانی دوم و تأثیرات شوم و مخرب آن بر جامعه ما سخن می‌گوید و خواننده را با بسیاری از پیامدهای این حادثه تلخ آشنا می‌کند. واقعیت آن است که کرمانشاه از این حادثه هیچ سهمی جز گرفتاری و مصیبت نبرد. مردم بی‌خبر از حادثه واقعیت تلخی را رویاروی خود یافتند. آنان در کوی و بزرن و خیابان‌های شهر به‌جای گرمه‌های حکومتی،

بیگانگانی را مشاهده کردند که مست از باده پیروزی و با زبانی ناآشنا با آنان سخن می‌گفتند و پرسه می‌زدند و این کابوسی وحشتناک بود.

این حادثه غم‌بار چیزی جز فلاکت، بدختی و مشکلات عدیده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی برای مردم کرمانشاه به ارمغان نیاورد. نویسنده با هنر خویش این واقعیت‌ها را انعکاس داده و از دریچه نگاه خویش به بررسی آن‌ها پرداخته است. در ادامه این جستار به بیان و بررسی برخی پیامدهای این حادثه ناگوار از نگاه نویسنده می‌پردازیم.

۲.۳. کمبود گندم و آرد و قحطی شدید نان: کمبود نان از جمله مشکلات عدیده‌ای بود که مردم سال‌ها با آن دست‌وپنجه نرم می‌کردند. هرچند کمبود غله و آرد از اواسط سال ۱۳۱۸ آغاز شده بود، جنگ و اشغال ایران مزید بر علت شد و راههای چاره را سد کرد. مردم دربرابر این مشکل واکنش نشان دادند و در قالب اعتراضات جمعی نارضایتی خود را از عملکرد ضعیف دولت وقت اعلام کردند.

ظاهراً نخستین واکنش اعتراض‌آمیز دربرابر کمبود نان و گرانی و کمبود کالاهای مورد نیاز مردم در کرمانشاه، به وقوع پیوست. در تاریخ ۶ آبان ۱۳۲۰ مردم کرمانشاه به قصد اعتراض به کمبود و گرانشدن نان، بازار و مغازه‌هایشان را تعطیل کردند و جلوی شهریانی جمع شدند و در این‌باره با مقامات مذاکره کردند (طیرانی، ۱۳۷۲: ۲۱).

این مسئله نیز از مواردی است که می‌توان بازتاب آن را در رمان شوهر آهونخانم مشاهده کرد. نویسنده در جای جای رمان از این معضل که گریبان‌گیر مردم شده بود سخن می‌گوید و جزئیات دقیقی را از آن ارائه می‌دهد. نویسنده از میان مشاغل و حرفه‌های گوناگونی که در جامعه وجود دارد، شغل نانوایی و رئیس صنف نانوایان را برای شخصیت اول داستانش (سید میران) انتخاب می‌کند. به نظر می‌رسد، این انتخاب نیز آگاهانه و هدفمند است و او می‌خواهد به بهانه روایت عملکرد روزانه سیدمیران سرایی در نانوایی و در حین کار، به بسیاری از مشکلات و نابسامانی‌هایی اشاره کند که در صنف نانوایان وجود داشته است و از فساد درونی این صنف پرده بردارد. او در همان صفحات ابتدایی رمان درباره اعضا این صنف می‌گوید:

صنف نانوا در وضع حاضر از این گونه نشست و برخاستها جز اتلاف وقت و بیشترکردن اختلافات نتیجه‌ای نخواهند گرفت. از آن جهت که اعضاش هم‌رأی و قسم نیستند؛ به گفته خود عمل نمی‌کنند؛ به هم‌دیگر دروغ می‌گویند؛ مردانگی و حمیت در وجودشان مرده است؛ از این طرف می‌نشینند و سخت و سفت تصمیم می‌گیرند، از آن طرف که برمی‌خیزند ضدش را رفتار می‌کنند؛ پا پشت پای یکدیگر می‌گذارند و هر کسی خودش به راهی قدم می‌نهد که آخرش ورشکستگی و فنای جمعی صنف است (۶-۵).

یکی از مسائلی که در این رمان درباره صنف نانوا به آن اشاره شده است، اختلاف شهرداری و اداره اقتصاد بر سر اداره امور آسیابان‌ها و نانوایی‌هاست:

میرزائی و جمعی دیگر از نانواها در قهقهه شهر منتظر من‌اند که با هم به انبار غله برویم. آنجا با نمایندگان آسیابان‌ها بحث و مذاکره‌ای داریم. بین شهرداری و اقتصاد بر سر اداره کردن ارزاق شهر اختلاف افتاده است. فعلاً کشمکش است تا بینیم کدام‌یک پیروز می‌شوند. آسیابان‌ها میل دارند که کار همچنان در دست شهرداری باشد. فکر می‌کنند به نفع آن‌هاست؛ اما در اشتباه‌اند (۵۰۹).

در ادامه داستان مشخص می‌شود که پیروز این کشمکش اداره اقتصاد بوده و نظارت بر امور نانواها و آسیابان‌ها به این نهاد دولتی محل شده است:

از روزی که کار نانواها به دست اقتصاد افتاده بود آسیابان‌ها با اقداماتی که کرده بودند، میدانی یافته بودند... روزگاری بود که دوباره آسیابان برای نانوا بازی درمی‌آورد؛ همچنان که نانوا نیز به نوبه خود برای مردم بازی درمی‌آورد (۸۰۰).

نویسنده درباره خبازان و کارگرانی که در نانواها مشغول به کار بودند می‌نویسد: اگر شاطر یا حتی خمیرگیر دکان کارش را ول می‌کرد و می‌رفت، نانوا می‌توانست به وسیله شهرداری یا مقامات مقتدرتر نه تنها او را جبراً بر سر کارش برگرداند، بلکه خلافی کلانی هم برایش درست کند. زیرا این مسئله مربوط به نان مردم بود و در آن زمانه بلبشو نان یعنی خون (۸۰۰).

افغانی در بخش‌های دیگر رمان (۷، ۸، ۱۱، ۷۹۴، ۳۸، ۷۹۹ و ۸۸۴) نیز به بهانه‌های مختلف از کمبود نان سخن به میان می‌آورد تا بدین‌گونه خواننده را با زندگی و غم و رنج توده مردم آن زمان که برای بهدست آوردن لقمه‌ای نان با مشکل رو به رو بودند آشنا سازد.

۳. کمبود دارو و وضع نابسامان بهداشت و درمان: یکی از مشکلات اساسی جامعه آن سال‌های ایران که در کانون توجه نویسنده قرار می‌گیرد و او در جای جای رمان خود به آن اشاره می‌کند، مسئله کمبود دارو و وضع نابسامان بهداشت و درمان است. این معضل، که پس از جنگ جهانی اول گربیان مردم ایران را گرفته بود، پس از کشیده شدن پای ایران به عرصه جنگ دوم جهانی و ورود زره‌پوشان دولت بریتانیا به ایران، ابعاد گستردگتری یافت. بیماری‌های مسری بهویژه تیفوس در شهرها و مناطقی که بیشتر در معرض تاخت و تاز نیروهای بیگانه بود بیداد می‌کرد. کرمانشاه نیز، که جزء نخستین شهرهایی بود که به تسخیر نیروهای متفق درآمد، از این قاعده مستثنای نبود. افغانی که خود ساکن شهر کرمانشاه بود و با این مشکل دست و پنجه نرم می‌کرد، در رمان خود به بازگویی و بیان

تجربیاتش درباره این مسئله پرداخته است. از عباراتی که نویسنده در ابتدای فصل هجدهم رمان می‌نگارد می‌توان به عمق این فاجعه پی‌برد:

مردمی که طبیشان بی‌فرهنگی و بالینشان بیکاری و گرسنگی بود، دسته‌دسته از درد و بیماری می‌مردند و آرزوی بیمارستانی را که از دوسرال پیش و عده ساختن آن داده شده بود با خود به گور می‌برندند. شهر نودهزارنفری در آستانه جنگ فقط یک بیمارستان خصوصی کوچک داشت که آن هم از طرف امریکایان بود و به درد همگان نمی‌خورد (۸۵۱).

عبارات زیر نیز که در توصیف تنها مریض‌خانه شهر آمده است جالب و درخور تأمل است: آن روز در شهر هشتادهزارنفری بیش از یک مریض‌خانه وجود نداشت که آن هم متعلق به خارجیان یعنی امریکایی‌ها بود و با اینکه اهالی از همه‌چیز جز درد و بلا محروم بودند، به علت ناتوانی مطلق مادی یا صرف عادت به مریض‌خانه رجوع نمی‌کردند... با این کیفیت دیگر لازم به توضیح و توجیه نیست که مریض‌خانه پیش از آنکه عیسی باشد عزراشیل بود (۴۱۷).

افغانی با بیان این عبارات و با توصیف اوضاع بد بهداشت و درمان در پی نشان دادن عمق فاجعه در شهری بوده است که با وجود مشکلات فراوان از اساسی‌ترین نیاز خویش، یعنی دارو و درمان، محروم بوده است. طبق نوشتۀ او، در این شهر مردم دسته‌دسته از درد و بیماری می‌مردند. این مسئله روح نگران و حساس نویسنده را بر می‌انگیزد تا با بیان این مسائل صدای خویش را به گوش بی‌خبران دولتی برساند تا شاید بر درد درونی خویش تسکینی بیابد.

۳.۴. کشف حجاب و یک‌دست‌شدن لباس: کشف حجاب به بخشی از تاریخ معاصر ایران در دوران پهلوی اول بازمی‌گردد که ناشی از آشنازی با غرب و تجدّد‌خواهی افرادی بود که افکار و زندگی غربی را تجربه کرده بودند و می‌کوشیدند زنان ایرانی را نیز مانند زنان اروپایی بعد از رنسانس بدون حجاب و نیمه‌عریان سازند و البته لباس مردان را نیز تغییر دهند. در حالی که نخستین نشانه‌های کشف حجاب را می‌توان در دربار ناصرالدین‌شاه قاجار و سپس در محافل روش‌نگری مشاهده کرد، رسمیت‌یافتن آن به دوره رضا شاه پهلوی بازمی‌گردد.

جزیان کشف حجاب که از وقایع مهم تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود توجه اذهان عمومی را به خود جلب کرد؛ به علاوه، بسیاری از روش‌نگران و نویسنده‌گان در آثار خویش به بررسی و انکاوس این واقعه مهم پرداختند. علی‌محمد افغانی نیز از این قافله عقب نماند

و در رمان شوهر آهونخانم به مناسبت و بهانه‌های مختلف به این رویداد تاریخی اشاره کرد. در فصل پنجم داستان از زبان سیدمیران سرابی آمده است:

این روزها بین مردم هُو پیچیده که حجاب از میان خواهد رفت. آیا این حرف اساسی دارد؟ شاید بی‌اساس هم نباشد. همچنان که عبا و شال قدغن شد، بستن دستمال به دور سر قدغن شد، عمامه و کلاه پهلوی برداشته شد. امروز مردم هرچه بگویند همان خواهد شد. چادر قلعه زن است و این نقشه فرنگی‌هاست که ما را به بی‌ناموسی بکشانند که قرآن را از دست ما بگیرند و اسلام را ضعیف کنند (۲۱۰).

نکته‌ای که می‌توان از مطالعه رمان شوهر آهونخانم به آن پی برد این است که نویسنده به شیوه‌ای ظریف طرز تلقی و واکنش مردم دربرابر این رخداد را نیز بیان کرده است. طبق نوشتۀ او، طبقات پایین و اقشار محروم جامعه، بسیاری از زنان مؤمن و بخشی از زنان که مسن‌تر و سنتی بودند، احساس برهنجی می‌کردند و برای حفظ حجاب از منازل خارج نمی‌شدند و خود را در خانه حبس می‌کردند. برخی دیگر نیز تلاش می‌کردند تا حجاب خود را در کوچه و خیابان، به دور از چشم مأموران، حفظ کنند، اما زنان ممکن بالای شهر که اغلب زنان مقامات دولتی بودند بهزودی به بی‌حجابی تن در دادند:

وقتی که بگویی کشف حجاب به مرحله حقیقت درآمد و نوبت از دوشیزگان به پردهنشینان حرم رسید، دلوپاسی و ترس مبهمنی سید را فراگرفت. او از لحاظ تعصب مذهبی شدیدی که بهخصوص در مسئله حجاب داشت، از این پیش‌آمد که هجوم گلدرانهای بود به سنگر دین، البته نمی‌توانست خوشدل باشد... در میان طبقات پایین اجتماع و لوله‌های پنهان و آشکاری موج می‌زد... دسته‌ای می‌گفتند این دیگر کلاه پهلوی و شاپو نیست که با یک تهدید ساده به سر آن‌ها برود. خواهند مرد و زنان خود را بی‌چادر و رویند در کوچه‌ها نخواهند دید. دسته‌ای دیگر به عمد یا اکراه به رسم جدید تن درمی‌دادند. پیش از همه زنان صاحب منصبان کشوری و لشکری از جلد خود بیرون آمدند. پس از آن‌ها نوبت به طبقات و قشرهای دیگر رسید. در باغ بزرگ استانداری و سالن شهرداری مجالس جشن و معارفه‌ای تشکیل می‌شد که رؤسا و نمایندگان صنوف مختلف شهر همراه با زنان بدحجاب خود در آن شرکت می‌کردند (۴۴۵).

نویسنده در متن جامعه قرار دارد و به خوبی اتفاقاتی را که اطراف او در حال وقوع است درک می‌کند؛ به گونه‌ای که حتی از توطئه و ترفندی که کارگزاران نظام با توصل به آن در صدد ترویج بی‌حجابی در جامعه برآمدند تا زنان چادری را در محدودرات اخلاقی و اجتماعی قرار دهند، آگاهی دارد. «بر اساس این ترفند به حکام ایالات و ولایات دستور داده

شد که اجازه دهنده، فقط زنان بدکاره و معروفه حق استفاده از چادر را داشته باشند تا در جامعه عامل تمیز آنان از دیگران چادری بودن آنان باشد» (روح‌بخش، ۱۳۸۴: ۴۹).

در خارج از محیط خانه مبارزه با چادر و روسرب و شال و هرچه که می‌توانست قسمتی از موي سر و صورت زن را بپوشاند، با شدت و خشونت و به طرز اهانت‌باری آغاز شده بود... شهریانی نیز برای ازین‌بردن گرب حجاب، به زنان روسپی دستور داده بود با چادر سیاه به خیابان‌ها ببایند (۴۵۰).

۳.۵. وضعیت زنان در جامعه: رمان شوهر آهو خانم درواقع غم‌نامه زن ایرانی و سند محکومیت سرنوشتی است که در سال‌های روایتشده برای زنان رقم خورده است. دو شخصیت زن داستان آهو و هما دو روی سکه زن ایرانی هستند.

در یک‌طرف، آهو و زنان همسایه‌اش قرار دارند که همگی زنان نجیب و مظلوم هستند. در طرف دیگر، هما نمونه یک زن گستاخ و بی‌پرواست که می‌خواهد آزاد باشد و در این راه گاهی تا حد وقیع بودن پیش می‌رود (کهدوی و دیگران، ۱۳۸۸: ۷۸).

اما از نظر بی‌پناهی و بی‌آتیه بودن با هم وجه اشتراک دارند؛ زیرا هر دو مظلوم‌اند و هیچ آزادی و اختیاری از خود ندارند و هردو مجبورند با خوب و بد مردم‌شان بسازند و مثل کنیزی از او اطاعت کنند و به خواسته‌های او تن بدنهند و دم نزنند (ر.ک. میرصادقی، ۱۴۰-۱۳۸۲: ۱۴۱).

هما خوب می‌داند که با سیدمیران آینده‌ای ندارد؛ زیرا او هم پیر است و هم زن و بچه‌دار؛ اما باز هم زندگی با سیدمیران را بر می‌گزیند و در این راه سختی‌های فراوانی را تحمل می‌کند. درواقع، هدف او از این انتخاب، یافتن پناهگاه و مأوای است که در طول زندگی‌اش از آن محروم بوده است. او پس از اینکه از شوهر اولش طلاق می‌گیرد، به خانه مطریان و محله بدنامی کشیده می‌شود. آن وقت است که می‌خواهد با کمک سیدمیران زن‌دار و شیفته‌کردن او به خود از محله بدنام مطریان بیرون کشیده شود.

شخصیت اصلی زن رمان «آهو» است که نماینده زن جامعه سنتی ایران است و تمام وقت و عمرش صرف خانه‌داری و نگهداری فرزندانش می‌شود. آغاز زندگی آهو و میران با دشواری و سختی بسیار همراه است، تا آنجا که آهو برای گذران زندگی دوشادوش شوهرش به کار و فعالیت می‌پردازد.

فقر که می‌آید، روابط هما و سید به هم می‌خورد. هما می‌خواهد طلاق بگیرد و سید، که شهوت از او دیوی ساخته است، آهو خانم را از خانه می‌راند و به او می‌گوید برود فاحشه‌خانه یا قبرستان! آهو خانم نیز در برابر این همه خواری نمی‌شورد و بردگی این زندگی

ذلیل را بی‌چون و چرا می‌پذیرد؛ چون جامعه او را صاحب حقی نمی‌داند. آهوخانم خانه را ترک می‌کند و به ده می‌رود. سرگذشت آهوخانم و توصیف‌هایی که نویسنده از او ارائه می‌دهد، مبتنی بر موقعیت زنان در جامعه سنتی ایران است. برای نخستین بار در ادبیات فارسی، بار گرانی را که قرن‌هاست بر دوش زنان نهاده‌اند، همه جور و ستم مرد به زن در طول نسل‌های گذشته، همه خواری و مظلومیت و سرشکستگی این طبقه محروم دردکشیده در این رمان نمایان می‌شود و نهفته‌ترین زوابای این فاجعه بشری هویدا می‌گردد (پرها، ۱۳۶۲: ۹۷۱).

دیگر زنان رمان چندان حضوری در داستان ندارند و بیشتر در ارتباط با آهو و هماست که شناخته می‌شوند؛ از این‌رو، از روحیات و دغدغه‌های ذهنی آنان اطلاعی به خواننده داده نمی‌شود. زنانی که در این رمان حضور دارند اغلب از طبقه متوسط جامعه هستند؛ آهو، هما، هاجر، شیرین‌جان خانم، مادام ارمی و... همه از طبقه متوسط هستند و گروهی دیگر از طبقه فقیر و فرودست که به سختی روزگار می‌گذرانند؛ مانند نقره، صفیه‌بانو، خورشید، نازپری و... .

۳.۶. وضع بد ادارات و فساد اداری: یکی از معضلات و مشکلات عدیدهای که در زمان پهلوی اول و به دلیل بی‌کفایتی حکومت وقت در جامعه بیداد می‌کرد، وضعیت بد و تأسیس‌بیار ادارات و فساد اداری بود. در مملکتی که پایه و اساسش بر اجحاف و تجاوز و غصب و غارت گذاشته شده است، دروغ، فساد، بی‌قانونی، رشوه‌خواری، حق‌کشی، کاغذبازی و پایپوش‌دوزی در مراکز دولتی عادی و طبیعی به شمار می‌رود. نویسنده به عنوان فردی که خود در جامعه حضور دارد و در طول زندگی روزمره و به مناسبت‌های مختلف با ادارات و سازمان‌های مختلف دولتی در ارتباط است، با تیزبینی خاصی از مشکلات و ضعف‌های اداری و فساد در ادارات دولتی پرده برمی‌دارد:

علاوه بر جرمی که به سید تعلق گرفت و حق وکیل و دهن‌شیرین‌کنی به این و آن که از جیب‌ش بیرون آمده بود، مخارج دادگاه را نیز پرداخت... چنین به نظر می‌رسید که دستگاه پر طول و عرض عدیله از وکیل و منشی و مشاور گرفته تا مدعی‌العموم و عضو دادگاه و عریضه‌نویسِ دم در، مثل خالبازهای گذر چغاسخ جز بیچاره کردن بندگان خدا کاری نداشت (۸۲۹).

افغانی با به تصویر کشیدن اوضاع بد ادارات دولتی، وضع نابسامان مردمی را نشان می‌دهد که در میان این‌همه مشکلات هیچ پناهگاهی ندارند و جایی را نمی‌یابند که با خیال آسوده

بتوانند برای رفع مشکلات خویش به آن پناه ببرند؛ چراکه فساد و بی‌قانونی در همه شئونات دولتی بهوضوح به چشم می‌خورد.

۳. فاصله طبقاتی: بیان شیوه زندگی طبقات مختلف درکنار یکدیگر از دیگر جلوه‌های رمان شوهر آهو خانم است. افغانی زندگی طبقه نسبتاً مرفه را پیوسته با زندگی طبقات پایین درکنار هم مطرح می‌سازد. خانواده سیدمیران زندگی مرفه‌ی دارند؛ درحالی‌که در خانه بزرگ آن‌ها مستأجرانی زندگی می‌کنند که از نظر مالی پایین‌تر از خانواده سیدمیران هستند.

نویسنده‌گان رئالیست در آثار خود با وجود به تصویر کشیدن هردو طبقه بالا و پایین جامعه بیشتر به واقعیت‌ها و رنج‌های مریوط به طبقه کارگر توجه می‌کنند و به دفاع از آن‌ها می‌پردازند. اگر نویسنده‌ای تصویر واقعی و تحریف‌نشده‌ای از زندگی طبقات بالا به خواننده عرضه کند و تضاد و مناسبات میان طبقات پایین و بالا را به حساب آورد، تصویر او منعکس‌کننده واقعیت نیست و لذا رئالیستی نخواهد بود. از این‌رو، می‌توان به کمک تکه‌هایی از رمان، از یک‌سو، به وضع مالی مساعد و تمکن مالی سیدمیران و از سوی دیگر، به رنج‌ها و فقر همسایگان و مستأجران او و فاصله طبقاتی میان آنان پی‌برد:

آهو که با تلخی‌ها و ناکامی‌های زندگی از کوچکی خو گرفته بود، اکنون که با گام‌های فرسنگی پل میان بدختی و خوشبختی را طی کرده بود، از بازی سرنوشت و نصیب خدایی که بدان معتقد بود، بیش از آن راضی بود که تصورش بروود. دیگران نانشان به دور پیازشان نمی‌رسید، او خیک‌های روغن و کوزه‌های پنیرش در صندوق خانه دست‌نخورده می‌ماند (۶۹).

افغانی، وقتی از مشاجرات لفظی و اختلافات خانوادگی بین خورشیدخانم و آقاجان سخن به میان می‌آورد، منشأ اختلاف آنان را فقر و تنگ‌دستی می‌داند؛ درحالی‌که دلیل اختلاف آهو و سید سیری و دلزدگی از خوشی‌های زندگی است:

داستان این زن و شوهر داستان گرسنگی و بی‌چیزی بود که چاره آن از نظر بیچارگان فقط مرگ است؛ حال آنکه قضیه سیدمیران، قضیه سیری و ندیده‌بیدیدی بود و این دو باهم خیلی فرق داشت (۳۳۵-۳۳۶).

نویسنده در جایی درباره نحوه زندگی و خلق و خوی اشرافی سیدمیران می‌نویسد: رفت و آمد سید با برخی از همکاران و افراد اداره‌نشین، معاشرت‌ها و دیدو بازدیدهای زنش با مردم و مسئله چشم و هم‌چشمی ضرورتاً می‌طلبید که داخل خانه آن‌ها تا آن‌جا که سلیقه کاسپکارانه آنان قد می‌داد، مرتب و آبرومند باشد. از حیاط هشت اطاقه بزرگ و درآمدش با چاه آب و حوض و باغچه، پنج اطاق در دست خودشان بود... سیدمیران در آستانه سعادت

و ترقی بود. این بود که هر وقت از کوچه بازمی‌گشت، غالباً چیزی از وسائل تجملی زندگی در دست داشت که برای خانه از بازار خریده بود. در خرید اشیاء طبع هوَسینی داشت و چون آدم دست‌و دل‌گشاده‌ای بود، هرگز از هیچ خریدی و لو آنکه چشم بازار را کور کرده باشد، احساس پشیمانی نمی‌کرد (۶۷-۶۸).

اما نویسنده در عین حال که تمکن مالی سیدمیران را در لابه‌لای داستانش به تصویر می‌کشد، از فقر و مصیبت‌های مردم طبقه‌فروdest جامعه نیز سخن می‌گوید و خواننده را با دردها و رنج‌های آنان آشنا می‌کند:

ننه بی‌بی، پیرزن باوفا و نمکشناسی بود که خود و دخترش رعنای تا دو سال پیش از آن در این خانه و در همان زیرزمینی که نقره مسکن داشت می‌نشستند. ضمناً چون نان در آر مردی روی سر نداشتند، به آهو در کارهای گوناگون کمک می‌کردند. از بچه‌داری و رختشویی گرفته تا انداختن ترشی و گرفتن آبغوره. اما این کارها به تنها یی نمی‌توانست کفاف مخارج آن‌ها را بدهد (۵۲).

۴. بازتاب مسائل فرهنگی در رمان شوهر آهوخانم

علی‌محمد افغانی خود به خاک کرمانشاه تعلق دارد و اهل این شهر است و این طبیعی است که هر هنرمند بالاصلتی جنبه‌های فرهنگی زبان و آداب و رسوم کهن و باورهای خویش را در نظر می‌گیرد و با عشق و علاقه‌ای عمیق بدان می‌پردازد.

رمان شوهر آهوخانم رمانی ناحیه‌ای است. در این نوع رمان‌ها نویسنده سعی می‌کند آداب و سنت‌ها و اعتقادات و فرهنگ عامه و خصوصیت‌های روحی، معنوی و قومی مردم شهر یا ایالتی را نشان بدهد و داستان به مختصات جغرافیایی بومی و اقلیمی و فادر می‌ماند و بر محیط و قلمرو خاصی تمرکز می‌یابد و این قلمرو و مردمانی که در آن زندگی می‌کنند، به عنوان شالوده داستان به کار گرفته می‌شوند (میرصادقی، ۱۳۸۲: ۱۴۲).

با توسعه ساختمان رمان افغانی در تلاش است و قایعی را که بر خانواده سیدمیران می‌گذرد بر زمینه زندگی مردمان کرمانشاه بگستراند و از این راه بسیاری از خصوصیات مردمان این ناحیه را به نمایش بگذارد و اغلب مسائل فرهنگی را با ماهیت ایرانی بازنماید. در اینجا به برخی جلوه‌های فرهنگی این اثر اشاره می‌کنیم:

۴.۱. زبان و لهجه‌های محلی: تا پیش از طلو رمان به شکل امروزی، ادبیات داستانی به صورت سنتی به سبکی نوشته می‌شد که زیبایی‌های عارضی و صنایع بدیعی و لفظی و در بک کلام تصنیع زبانی از اهمیت بالایی برخوردار بود؛ اما در شکل جدید ادبیات داستانی، این سنت زبانی از میان رفت. شاید یکی از هدف‌های ازین بردن این سنت زبانی واقع‌گرایی

رمان بود، چراکه مقاصد رئالیستی رمان‌نویسان واقع‌گرا چیزی بسیار متفاوت با قالب‌های پذیرفته‌شده نثر ادبی را ایجاب می‌کرد؛ یعنی نشری روشن و ساده و به دور از هرگونه آرایه‌پردازی، تزئین و تصنعت.

در رمان شوهر آهو خانم، بسیاری از مشکلات و مصائب اجتماعی به عنوان مایه‌های اصلی داستان و به مثابه نمایشی از تباہی اجتماعی با «زبان گفتاری» بیان می‌شوند. دوران تاریخی‌ای که نویسنده برای رمان انتخاب می‌کند، دوران وقوع حوادث اجتماعی و سیاسی تلخی است که درون مایه اصلی داستان را می‌سازد و خواننده را در رویارویی با واقعیت‌های موجود جامعه قرار می‌دهد و استفاده از بیان گفتاری که جنبه واقعی و اجتماعی به داستان می‌بخشد بهترین روش و گزینه برای روایت رمان است.

همان‌گونه که گفتیم، رمان افغانی در ردیف رمان‌های ناحیه‌ای قرار می‌گیرد. نویسنده این‌گونه رمان‌ها برآن می‌شود تا بسیاری از ویژگی‌های مردمان آن ناحیه خاص را به نمایش بگذارد. در این میان، اشاره به زبان و لهجه‌های محلی آن ناحیه می‌تواند ویژگی بارز این نوع رمان‌ها باشد.

در رمان شوهر آهو خانم واژه‌ها و اصطلاحات بومی فراوانی به کار رفته است، تا آنچاکه این اثر منبع و معدن ارزشمندی برای یافتن بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات محلی و بومی و نیز ضربالمثل‌های است. از آنچاکه نویسنده ساکن کرمانشاه است و سال‌های زیادی را در میان کردها زندگی کرده است، هنگام روایت رمان بسیاری از واژه‌های کردی رایج در کرمانشاه را به کار برده است؛ از جمله: «می‌می» به معنی عمه و خاله (ص ۳۴۲)، «روله» به معنی فرزند (ص ۷۴۱) و «چاو مَس» به معنی چشم خمار (ص ۶۰۰) و... در این رمان جلب توجه می‌کنند. نویسنده گاهی از اشعار کردی رایج میان مردمان این ناحیه نیز بهره برده است؛ مانند:

– پیپو سلیمانی، مالم رمانی / باوگت درات آر دیرتر بمانی (۶۹۴).
– و فدای بالات بوم عزیزم، سوزه چمنی، آخ سوزه چمنی / و دل مسلمان باوان، ظاهر ارمنی، آخ ظاهر ارمنی / چویل مستت عزیزم، هاوردی بردی، آخ هاوردی بردی / ترک دلداری باوان، تو له من کردی، آخ تو له من کردی (۶۶۳).

ضربالمثل‌هایی که نویسنده طی داستان از زبان شخصیت‌هایش بیان کرده و نیز آن‌هایی که برای تجسم‌دادن بیشتر به نوشتہ‌اش به کار برده است، از گنجینه سرشار زبان مردم کرمانشاه – که بیشترشان گُرد هستند – به دست آمده است. این ضربالمثل‌ها برای

ادبیات فارسی هنوز بکر است و تشخیص اینکه کدامیک ساخته نویسنده و کدامیک برگرفته از فولکلور است دشوار می‌نماید. در اینجا از چند ضربالمثل یاد می‌شود:

صد نفر آینه به دست، سکینه کچل سرِش می‌بست (۴۸۷)، هزار به به فروشنده با یک نه خریدار نمی‌ارزد (۴۹۳)، شوهر من اگر مرد بود، چرا رنگ رُخم زرد بود؟ (۳۳۵)، خر تا گر نشود، در دشت رهایش نمی‌کنند (۲۴۳)، خانه بدون حرف و گور بدون عذاب نمی‌شود (۲۶۵)، از او چه گلی چیدم که از این‌ها گلابش را بگیرم؟ (۴۹۹)، گشتم صد و دو دره ندیدم آدم دو سره (۵۰۶).

۴.۲. اشاره به رسوم، خلقيات و باورهای مردم: اين اثر سرشار از توصیف عادتها، آداب و رسوم و خلقياتی است که در میان مردمان اين ناحیه ریشه دارد و نویسنده در حین پیشبرد داستان در موارد بسیاری از آن سخن گفته و آن را به تصویر کشیده است. در این رمان همین آدمهای معمولی با آداب و رسومشان، باورها و اعتقاداتشان زندگی می‌کنند که همه و همه مبتنی بر فرهنگ ایرانی است. این مسئله جزء لاینفک سبک رئالیسم اجتماعی به شمار می‌رود که در این شیوه نذر و نیاز مردمی و اعتقادات راسخان به قدیسان، از رفتن به مشهد مقدس و مشهدی شدن و اعتبار یافتن، از مردمداری و میهمان دوستی، از مردانگی و لوطی‌گری، از گذشت و فداکاری مردم خطه غرب سخن رفته است (ر.ک. کازرونی، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

اینجا خاک طرب خیز خسرو و باربد است فرزند. کرمانشاهی‌ها مردمی خون‌گرم، اهل دل و هنر دوست هستند. تنها عیبی که دارند این است که زخم‌های اخلاقی دیگران را هرچند در خود آنان نیز به کمال باشد، با قساوت نمک‌پاشی می‌کنند... با شور و شوق فراوان هنرمند را دوره می‌کنند، ولی از او انتظار خدایی دارند. بی‌مایگی را به مسخره می‌گیرند. به کوچک‌ترین عیب اخلاقی یا خطای آدم سر می‌خورند و از دورش می‌پاشند. در زمینه سیاست و مذهب نیز چنین‌اند. مثل پاندول ساعت گاه در این قطباند و گاه در قطب مخالف. مانند تبریزی‌ها پاک‌پرستند، اما بر عکس آنان زود می‌آیند و زود می‌روند. در یک کلام مردمانی هستند خوش پیش‌باز و بد بدرقه که خود نیز این گفته را قبول دارند (۱۰۳).

صفیه‌بانو، یکی از شخصیت‌های داستان، می‌گوید: «کردها آن طور که من دیده‌ام از این اخلاق کولیانه که رنگ شیطنت دارد، فراوان دارند» (۳۹۹).

نویسنده در خلال داستان، علاوه بر ذکر خلقيات کلی مردم کرمانشاه، به بسیاری از ویژگی‌های زنان گُرد نیز اشاره می‌کند:

مگر تا بوده و هست مادران یا خواهران ما در دهات با روی بدون پوشش نگشته‌اند؟ با مردها همه‌جور همکاری و آمیزش خواهر برادروار نداشته‌اند؟ مگر من و تو از رگ و ریشه کرد نیستیم؟... زن‌های کرد اسب‌سواری می‌کنند و دست در دست با مردان چوپی می‌رقصد (۵۳۸).

پیرمرد آن‌گاه به دفاع از زنان دیار کرمانشاه، در رد گفتار پیشین سیدمیران، شروع به شرح قضیه دختر گُردی گَرد که در جنگ‌های انقلاب مشروطیت به انتقام خون برادر از مستیدین پا به حلقه رکاب گذارده و با دلیری‌ها و رشادت‌های خود روزگار را بر دشمن تنگ ساخته بود (۷۹).

دیگر مسئله‌ای که نویسنده در رمان به آن پرداخته، وجود باورها و اعتقادات خرافی است که مردم سخت به آن‌ها پای‌بند بوده‌اند. افغانی در این رمان موفق شده است، باورهای مردمی و عقاید خرافی را به‌خوبی به تصویر بکشد. مثلاً آهو و هما تلاش می‌کنند با توصل به رمالی و جادوگری شوهر خود را طلسمن کنند و از این راه او را بیشتر به سمت خود جذب کنند و دیگری را از میدان به در کنند:

یک هفته پیش از آنکه آهو به دیدن او رفته بود، پس از یک دردودل چهار ساعته به‌عنوان نتیجه این دیدار از او دو عدد طلسمن برنجی و یک پاره‌آهن نعلی‌شکل که رویشان دعا نوشته شده بود گرفت و به خانه آورد تا نعل را در آتش بگذارد و به برکت تأثیر آن شوهرش را به سوی خود بکشاند. طلسمن را در سماور بیندازد و آب آن را در چای بزیزد و به او بدهد و اثر جادویی را که تا آن زمان هوویش در حق او کرده و چیزهایی که به خورد مرد داده بود باطل کند (۵۱۷).

آنجا در محله سینه گل زرد، کنار آبشوران، زیر درخت گردو، مرد دعانویسی دکان داشت که با همه گمنامی و آهسته‌کاری اش می‌گفتند دم مار و نیش عقرب را به افسون می‌بست و جو را از دیوار راست بالا می‌برد... همچنان که این مرد نیز تأکید می‌کرد، امور این زن پر فن و فعل، بی‌جادو جنبل نمی‌گذشت. هما بی‌هیچ گفتگو که خیالش راحت باشد، در گوشۀ اطاقش به نیت او سوسک سیاه چال کرده بود. دو سوسک سیاه را با موی سر او از پشت به هم بسته و همراه با چرک بدنیش در گنداب انداخته بود (۵۱۸).

رمان شوهر آهو خانم، به لحاظ انعکاس جنبه‌های فرهنگی خطة کرمانشاه گنجینه‌ای ارزشمند و کمنظیر است و بسیاری از منتقدان این اثر را به دلیل غنای عناصر فولکلوریک و فرهنگی به نیکی ستوده‌اند.

۵. شخصیت‌پردازی رئالیستی

شخصیت‌پردازی یکی از عناصر اصلی داستان است که نویسنده از طریق آن می‌تواند به قهرمان داستانش چهره‌ای واقعی ببخشد. واقعی و ملموس جلوه‌دادن شخصیت‌های داستان رابطهٔ تنگاتنگی با میزان شناخت نویسنده از قهرمان داستانش دارد. شخصیت داستانی آثار رئالیست‌های بزرگ، همین‌که در تخیل نویسنده شکل می‌گیرد، زندگی‌ای مستقل از آفرینندهٔ خود می‌یابد و در مسیری قرار می‌گیرد که دیالکتیک درونی زندگی اجتماعی و درونی‌اش مقرر می‌دارد (لوکاج، ۱۳۸۰: ۲۰). لوکاج بر این باور است که شاخص اثر رئالیستی ابداع شخصیت‌های نوعی است؛ «شخصیتی که وجود او کانون هم‌گرایی و تلاقی تمام عناصر تعیین‌کننده‌ای می‌شود که در یک دورهٔ تاریخی مشخص، از نظر تاریخی و اجتماعی، جنبهٔ اساسی دارد» (پوینده، ۱۳۷۷: ۱۰۱). در داستان‌های رئالیستی هر شخصیت علاوه بر اینکه ویژگی‌های خاص خود را دارد توصیف‌کنندهٔ قشر و طبقه‌ای است که از آن برخاسته است (گلشیری، ۱۳۸۰: ۱/۲۳۵).

نویسندهٔ رئالیست به‌هیچ‌وجه لزومی نمی‌بیند که فرد مشخص و غیرعادی و عجیبی را که با اشخاص معمولی فرق دارد به‌عنوان قهرمان داستان خود انتخاب کند. مثلاً وقتی نویسندهٔ رئالیست می‌خواهد یک جنگ را موضوع کتاب خود قرار دهد، هیچ شکی نیست که در انتخاب قهرمان، افسر جزء یا سرباز را بر فرماندهٔ لشکر ترجیح می‌دهد؛ زیرا قشر سرباز به محیط جنگ نزدیک‌تر و تأثیرات محیط در او خیلی بیشتر از فرمانده است و علت تمایل بارزی که رئالیست‌ها به افراد کوچک و بی‌اهمیت نشان می‌دهند همین است (سیدحسینی، ۱۳۸۴: ۱/۲۸۸).

افغانی نیز شخصیت‌های رمان شوهر آهونخانم را از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کرده انتخاب کرده است؛ به‌طوری که مردم عادی و معمولی شخصیت‌های رمان او را تشکیل می‌دهند. شخصیت‌هایی مانند سیدمیران سرابی، آهو، هما، عبدال (شاگرد نانوا)، حاجی بنا، همسایه‌های سیدمیران از جمله خورشیدخانم، زری، گل محمد، صفیه و... همین آدمهای معمولی هستند که با آداب و رسوم، باورها و اعتقاداتشان زندگی می‌کنند. شخصیت‌های داستان نماد و مظهر حقایقی هستند که موقعیت انسان را در برهه‌ای معین از تاریخ آشکار می‌سازند.

آدمهای بی‌شمار رمان شوهر آهونخانم هیچ‌یک ساخته و پرداخته ذهن نویسنده نیستند، بلکه همگی وجود خارجی دارند و با همهٔ گوشت و خون خود زنده و لمس شدنی‌اند. این جان‌های پرآشوب چنان با ما آشنا و مأنس‌اند که چه بسا آن‌ها را بی‌اهمیت می‌شماریم و

سرسری می‌گیریم، چون هیچ‌چیز غیرعادی و ویژگی خارق‌العاده‌ای در آن‌ها نیست (پرهام، ۱۳۶۲: ۹۷۱).

برای مثال، می‌توان آهوخانم را در هر خانه‌این مرز و بوم دید که مشغول رقص و فتق امور منزل است و روابط صمیمی‌ای با همسایگان خود دارد، یا سیدمیران سرابی که صاحب دکان نانوایی است و ممکن است ما هر روز در کوچه و بازار با امثال او روبه‌رو شویم یا همسایگان آنان که همسایگان دیوار به دیوار ما هستند.

اما آنچه درباره شخصیت‌های رئالیستی سزاوار گفتن است و شخصیت‌های رمان شوهر آهوخانم را نیز شامل می‌شود، انفعال شخصیت‌های است. بدین معنی که شخصیت‌ها چون انسان‌های واقعی ترکیبی از احساسات متضادند و برخلاف آدم‌های برخی داستان‌ها به پاکی برف یا سیاهی زغال نیستند. به دیگر سخن، آدم‌های داستان‌های رئالیستی به دو گروه خوب و بد یا به‌اصطلاح تیره و روشن، چنان‌که شیوه رمان‌تیست‌های است، تقسیم نمی‌شوند و خواننده با شخصیت کاملاً خوب و مثبت یا کاملاً بد و منفی مواجه نیست، بلکه قهرمانان داستان به مرور دچار دگرگونی‌های رفتاری می‌شوند (میرصادقی، ۱۳۸۸: ۸۵-۹۵). عوامل علت و معلولی و منطقی بی‌شماری دست در دست یکدیگر می‌دهند تا شخصیت داستان را به مرور دگرگون سازند و این دگرگونی را برای خواننده باورپذیر کنند. برای نمونه، می‌توانیم به شخصیت سیدمیران سرابی در رمان پیش‌گفته اشاره کنیم. در ابتدای رمان درباره او آمده است:

سیدمیران سرابی علاوه بر ایمان مذهبی و خوش‌قلیی ذاتی اخلاقاً مردی متین و بازراکت، آرام و ملاحظه‌کار بود. نسبت به دوست و همکار، مشتری و کارگر دکان، با احترام رفتار می‌کرد. پای روابط خانوادگی و جنس زن که به میان می‌آمد، این رفتار احترام‌آمیز با چاشنی ترش و شیرینی از بذله‌گوبی‌ها و خوش‌مشربی‌های پیرانه آمیخته می‌شد که او را شوخ و نکته‌سنجد، زنده‌دل و مهربان جلوه می‌داد که مردم‌گریزترین انسان‌ها را به همنشینی و صحبت‌ش راغب می‌کرد (۱۵).

از کمک‌های مالی که سیدمیران به یک خانواده آبرومند و مستمند می‌کند می‌توان به خدایپرستی و نوع دوستی او پی برد: «سیدمیران در عمل مرد بخشنده و نیکوکاری بود که از دادن صد من نان به یک هم‌نوع مستحق هرگز خم به ابرو نمی‌آورد» (۳۵).

از توصیف‌هایی که نویسنده درباره این شخصیت ارائه می‌دهد می‌توان فهمید که او کاسپکاری متمکن و روبه‌ترقی، مردی معتقد به اصول مذهبی، خانواده دوست و دست به خیر است، اما با ورود «همما» به داستان و تأثیراتی که بر سید می‌نهد، خلق و خوی او رفت‌ه رفته

دگرگون می‌شود. هما زنی بلهوس، سرکش و متجدد است. زنی که می‌خواهد از پیلهای که جامعه و سنت بر دورش تنیده است درآید، اما به علل متعدد گمراه می‌شود. هما در سراسیب سقوط اخلاقی به دسته مطرب‌ها می‌پیوندد و رقص می‌شود. سیدمیران به نجات او از ابتذال می‌اندیشد، اما هما از همان آغاز مرد را شیفتۀ خود می‌کند. سیدمیران که جرئت پذیرش این واقعیت را ندارد، عشق خود را محبتی نوع دوستانه می‌انگارد و در پرتو این حس، هما را موقتاً به خانه خود می‌آورد و به او جایی می‌دهد. آهوخانم نیز از آنجاکه شکی در حسن نیت شوهرش ندارد از هما با ملاطفت استقبال می‌کند. اما رفته‌رفته ماجرا رنگ دیگری به خود می‌گیرد و تأثیر هما بر سید بیشتر می‌شود و عاقبت سیدمیران به بهانهٔ بستن دهان بدگویان هما را به عقد خود در می‌آورد. از آنجایی که کم‌کم هما حقوقی بیشتر از آهوخانم به دست می‌آورد، بین دو هو و بخوردۀای رخ می‌دهد. از اینجا به بعد است که تغییر و تحول روحی و اخلاقی در شخصیت سیدمیران پدیدار می‌شود و مرد خانواده‌دoust و مهربانی که پیشتر در باره‌اش سخن گفتیم، بر اثر خشم و شهوتی دیوانه‌وار، آهو را به طرز مرگباری کتک می‌زند. عشقی که پیرانه‌سر به سراغ او آمده، او را هرچه شیداتر، تکروتر و تسلیم‌تر کرده است، تا آنجاکه سید تمام اصول اخلاقی و مذهبی را زیر پا می‌نهد، در جشن کشف حجاب به مجلس معارفه در سالن شهرداری می‌رود، به هما اجازه می‌دهد با لباس‌های هوس‌انگیز به خیابان برود، برای اولین بار در عرض صورت خود را با تیغ می‌تراشد و لباس‌های مد روز می‌پوشد، با هما شراب می‌خورد، به سینما می‌رود، ژروتیش را به شکل هدایای گوناگون به پای هما می‌ریزد و پوسته‌های سنتی را یکی پس از دیگری فرو می‌ریزد و می‌کوشد به رنگ طبقة متوسط جدید و رو به رونق درآید.

یکی دیگر از شخصیت‌های رمان که دچار دگرگونی درونی و رفتاری می‌گردد آهوخانم است. آهوخانم ضمن اینکه نمایندهٔ زن جامعه سنتی ایران است، تیپ شخصیتی زنان همنوع دوران خود را نیز به نمایش می‌گذارد. نویسندهٔ رمان در وصف ویژگی‌های شخصیتی او می‌نویسد:

این زن بردباری و سازگاری‌اش مثل و مانند نداشت، به عقیده بعضی‌ها از کار تعجب گذشته و مایهٔ کسالت است که میان زن و شوهری تا این درجه هماهنگی وجود داشته باشد. آهو زن باگذشت، نرم‌خو و سلیمی بود که کسی تا آن زمان هرگز صدای بلندش را نشنیده بود... آهو از هوش و پختگی کم‌نظیری بهره داشت و کارکشته و پرتکاپو بود (۵۸).

و در جای دیگر می‌گوید:

در چهره‌اش آرامش مطبوعی نهفته بود. خوشدلی بزرگوارانه‌ای از عمق آن برون می‌تابید که به بیننده دلگرمی و صفاتی باطن می‌بخشید... در اصل زن پرهیزکار، زحمتکش، پاک‌طینت و قانعی بود و سیدمیران همیشه روی برداری او به عنوان یک صفت کم‌نظیر و قابل پرستش انگشت می‌گذاشت (۵۴۶).

آرامش و قابل اعتمادبودن آهو خانم آن چنان بر تمام داستان تأثیر می‌گذارد که حتی در صحنه‌هایی که حضور ندارد، وجودش محسوس است. آدم‌ها و ماجراها گرد او شکل می‌گیرند و در عین حال، پیوستگی متقابل او به آدم‌های دیگر سبب استحکام ساختمان اثر می‌شود، اما پس از اینکه در صبحی آرام هما همراه سیدمیران وارد خانه می‌شود، آرامش آهو خانم و خانواده شش نفره سیدمیران به هم می‌خورد و از آن پس، خانه صحنه تنازع بقایی و حشیانه می‌شود؛ تنازع بقایی که در جریان آن آهو خانم تغییر می‌کند و به آگاهی ارزشمندی دست می‌یابد. هما به عقد سیدمیران درمی‌آید و هووی رسمی آهو خانم می‌شود. آهو خانم صبورانه از کانون خانوادگی اش دفاع می‌کند و هما با حوصله به راندن او از صحنه مشغول می‌شود. دفاع یائس‌آمیز آهو خانم، توصل به همسایگان و دوستان، دعا و نذر و جادو نتیجه‌های نمی‌دهد و او روزبه روز بیشتر عقب‌نشیینی می‌کند. در فصول پایانی رمان سید که همه‌چیزش را از دست داده است با هما به قصد سفری بی‌بازگشت راهی گاراژ می‌شوند، اما آهو خانم از ماجرا باخبر می‌شود و براساس آگاهی‌ای که به آن رسیده است به سکوت خود پایان می‌دهد، از پوسته افعالی اش بیرون می‌آید و تصمیم می‌گیرد که سازش و کوتاه‌آمدن دربرابر همسر و هوویش را کنار بگذارد. از این‌رو، خود را به گاراژ می‌رساند. زنی که به قول نویسنده کسی تا به حال صدایش را نشنیده و عصبانیتش را ندیده بود، با صدایی بلند که توأم با خشمی بی‌انتها بود خطاب به میران می‌گوید:

تو خجالت نمی‌کشی مردک بی‌عار و ننگ که بعد از آن همه ستمکاری و بی‌مهری در حق من و بچه‌هایت اکنون با این عمل زشت، آخرین تیر خلاص را در مغز ما خالی می‌کنی؟ با این هول و شتاب بچه‌هایت را می‌گذاری و به کجا می‌گریزی؟... حاشا به این غیرت، حاشا به این وفا، حقا که وظیفه پدری ات را خوب انجام دادی! ... آهو این را گفت و با قطعیت کوبنده‌ای که قوی‌ترین اراده‌ها را منکوب می‌کرد به سوی مرد خود شتافت، یقه‌اش را گرفت و مثل یک بچه خطکار به سوی درشکه کشانید. آهو و این‌همه صلابت مردانه عجیب بود! (۸۸۰-۸۸۱).

آهو خانم رفته‌رفته ضمن حوادث داستان دگرگون می‌شود و وقتی داستان پایان می‌یابد، دیگر همان نیست که در آغاز بود. آهو خانم از موجودی توسری خور به زنی پرتحرک و دارای اعتمادبه‌نفس مبدل می‌شود. این تحول آهو را در تصاویری که از او ترسیم می‌شود و

چگونگی عمل او می‌بینیم. آهوبی که درباره هر حادثه‌ای که خانه و زندگی او را درنوردیده بود، میهوت و منفعل می‌شد و به جادو و جنبه و مشورت‌های زنانه متول می‌گشت، به تدریج تبدیل به آهوبی می‌شود که محکم و استوار حرف می‌زند. وی در پایان داستان، جسورتر از پیش می‌شود و در اوج این جسارت و به خودآمدن، یک‌تنه و با اطمینان به تحقق عمل خود، سیدمیران را به زندگی خویش بازمی‌خواند.

در مجموع می‌توان گفت افغانی در این رمان خواندنی توانسته است در شخصیت‌سازی نمونه‌هایی زنده از الگوهای واقعی اجتماع را به تصویر بکشد. به آن صورت که محیط دربرگیرنده آدم‌های کتاب، اوضاع خاص جامعه آن سال‌های شهر کرمانشاه است و همه آدم‌های آن با تمام احساسات و عواطف خود در تلاش برای زندگی هستند.

۶. توصیف رئالیستی

از دیگر جلوه‌های رئالیستی رمان شوهر آهونخانم وصف‌های رئالیستی است. نویسنده اغلب وصف‌های خود را در خدمت پروراندن شخصیت‌های داستان و شناساندن جنبه‌های مختلف قهرمان داستانش قرار می‌دهد. گاهی علاوه بر وصف آدم‌های داستان، به وصف صحنه‌ها با جزئیات و ریزه‌کاری‌های هنرمندانه‌ای می‌پردازد. نویسنده این رمان نشان می‌دهد که نویسنده‌ای تیزبین است که حرکات مرد و زن، کودک و نوجوان و حتی سگ و گربه را به خوبی می‌بیند. از مشاجره آسیابان با نانوا تا اختلاف دو هwoo و کتک‌کاری زن و شوهر، همه را چنان هنرمندانه وصف می‌کند که گویی خواننده صحنه واقعی را پیش چشم خود می‌بیند. او می‌تواند با ریزبینی و دقت مثال‌زدنی خود زوایای پنهان و ظرفیت زندگی را ببیند و آن را با قدرت و استادی تمام وصف کند. او می‌خواهد به کمک این وصف‌های زنده و جاندار واقعیت را هرچه بهتر و روشن‌تر به خواننده نشان دهد. بدون شک، نویسنده همه تسلط و احاطه خود را در توصیف مدعیون مشاهدات دقیق و تجربیات ارزشمند خویش است که با گذر زمان و در اثر حشر و نشر و ارتباط با مردم جامعه خویش کسب کرده است و نیروی او در توصیف، زاییده مشاهده، تجربه و تأمل است. می‌توان گفت که مرکز ثقل داستان توصیف هنرمندانه‌ای است از سرنوشت غمانگیز زن. درواقع، همین توصیفات است که به رمان حرکت و تنوع می‌بخشد و موجب می‌شود تا خواننده فضا و عرصه داستان را واقعی و ملموس قلمداد کند؛ چراکه توصیف به جهان داستان بُعد و فضا می‌بخشد و آن را پر از نور و سایه و صدا و حرارت می‌کند و درنتیجه، این پندار را در خواننده تقویت می‌کند

که جهانی که دارد در آن سیر می‌کند متشکل از کلمات بی‌جان نیست، بلکه زنده است و واقعیت دارد (ایرانی، ۱۳۶۴: ۱۰۵).

توصیف‌های به کاررفته در رمان شوهر آهو خانم را می‌توان در نگاهی کلی به دو دسته تقسیم کرد:

۱. توصیف مکان‌ها

۲. توصیف شخصیت‌ها

صحنه‌آرایی یکی از کارکردهای مهم توصیف است. با استفاده از این شیوه نویسنده پیش از شروع گفت‌وگوها، فضا و مکان داستان را که زمینه وقوع حادثه محسوب می‌شود با چنان دقیق وصف می‌کند که خواننده می‌تواند به راحتی آن را در ذهنش مجسم سازد (شیری، ۱۳۸۲: ۲۱). از این‌رو، نویسنده از همان صفحه آغازین داستان را با توصیف یکی از خیابان‌های شهر کرمانشاه آغاز می‌کند:

در خیابان همه‌چیز آرامش معمولی خود را طی می‌کرد، در شکه‌ای که لکلک‌کنان می‌گذشت، گذرنده‌ای که دست‌ها را در جیب پالتو کرده، سر را به زیر افکنده بود و پی کار و زندگی خود می‌رفت، فروشنده‌ای که در پس پیشخوان دکان مشتری را راه می‌انداخت، هیچ‌یک در کار خود شتابی نداشتند. سنگفرش پیاده‌رو اندکی خیس بود و ناودان‌های دیواری پنهانی زمزمه می‌کردند. ردیف دکان‌های باز و بسته دو سمت خیابان، با درهایی که رنگ‌های سبز و آبی پشت و روی آن‌ها هنوز به خوبی خشک نشده بود... منظره خوش و سرگرم‌کننده‌ای داشت (۱-۲).

همان‌طور که گفتیم، نویسنده در توصیفات خود به ذکر دقیق جزئیات می‌پردازد تا آنچاکه حتی از رنگ صندوق‌های زباله کنار خیابان یا لباس‌ها و کفش‌های افراد و کسبه غافل نمی‌شود:

رُفتگران، با حوصله و وظیفه‌شناسی بی‌سروصدایی، صندوق‌های آشغال کنار خیابان را از محتوای خود خالی می‌کردند. این صندوق‌ها یکی از ابتكارات مردم‌پسند شهردار تازه‌وارد آنجا بود و رنگ‌های سبز و سفید و قرمز آن‌ها در روشنایی خیره‌کننده بعدازظهری زیبایی و شکوه شهر را دوچندان کرده بود. پاسیان‌ها با لباس آبی سیر، پوتین و زنگار و چوب قانون واکس‌زده کلاه‌های دولبه را تا روی ابرو پایین کشیده بودند... (۲).

نویسنده پس از توصیف خیابان و جزئیات آن، چند سطر پایین‌تر، به توصیف ویژگی‌های بیرونی و داخلی نانوایی سیدمیران سرایی می‌پردازد:

در کمرکش خیابان، زیر کوچه کوتاهی که به مسجد حاجی‌شهمازخان راه پیدا می‌کرد، دکان نانوایی با دودزدگی سردر آجری آن، که تا روی بام را زشت و سیاه کرده بود، از میان

سایر دکان‌های آن حدود بیشتر خود را نشان می‌داد. زشتی و سیاهی آن برای خود در عین حال زیبایی و لطف مخصوص داشت. از درون دکان که هنوز خلوت بود، صدای سیخ و پارو، سوختن هیزم در تنور و گفت‌وگوی بلند کارگران با هم به گوش می‌رسید. سنگ‌کهای تازه و خوش‌رنگ‌وروبی که چپ و راست به در و پیکر دکان زده بود حکایت از وفور نعمت و فراوانی می‌کرد (۲).

افغانی بیشتر از توصیف مکان‌ها به توصیف اشخاص می‌پردازد، چنان‌که طبق بررسی و آماری که از توصیفات کل داستان به دست آورده‌یم، بالاترین درصد توصیفات را توصیف اشخاص به خود اختصاص می‌دهد. این توصیفات هم ویژگی‌های صوری و ظاهری و هم ویژگی‌های اخلاقی و حالات روحی و روانی شخصیت‌ها را دربرمی‌گیرد. اگر بخواهیم انواع وصف شخصیت در رمان شوهر آهونخانم را از یکدیگر تفکیک و جداگانه بررسی و دسته‌بندی کنیم بدین قرار است:

الف) توصیف صوری و ظاهری شخصیت‌ها (مانند چهره، قیافه ظاهری و نوع پوشش و لباس آن‌ها)؛

ب) توصیف ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری شخصیت‌ها؛

ج) توصیف حالات عاطفی، روحی و درونی شخصیت‌ها.

پیش از ذکر نمونه‌هایی برای موارد فوق، یادآوری این نکته لازم است که تمام این توصیفات واقعی‌اند یا از زبان نویسنده یا یکی از شخصیت‌ها بیان می‌شود. از میان سه نوع توصیف گفته‌شده، نویسنده به توصیف صوری و ظاهری اشخاص توجه بیشتری نشان داده است. علاوه بر اینکه خصوصیات خلقی شخصیت‌ها بیشتر از اعمال و از میان گفتارشان شناخته می‌شود، نویسنده خود نیز به معرفی اخلاقی آنان می‌پردازد. توصیفات روحی و روانی نیز اغلب از زبان خود شخصیت‌ها صورت می‌گیرد که کاربرد زاویه گفت‌وگوی درونی (حدیث نفس) برای این نوع توصیف کاملاً طبیعی و بجاست.

۶. توصیف صوری و ظاهری شخصیت‌ها

برای نمونه، یکی از وصف‌های رئالیستی رمان مزبور را که وصف ظاهر سیدمیران، شخصیت اول داستان، است نقل می‌کنیم:

پشت دستگاه ترازو، که جعبه دخل هم در کنارش بود، مرد میانه‌بالا و سیاه‌چردهای دیده می‌شد که پالتو خاکستری رنگ از جنس برگ خراسان به تن داشت. پیشانی‌اش بلند و هموار، ابروها یش پرپشت و چشم‌هایش گیرنده و نافذ بود. در چهره اندکی لاغر و کشیده‌اش، با خطوط عمیق و کاملی که داشت، زیرکی نیرومندی خوانده می‌شد که قبل از آنکه خشک و کاسپیکارانه باشد، مردانه و مهربان بود. موهای سفید صورت و سرش تا آنجا که

از زیر کلاه تازه‌بابشده شاپو نمایان بود، بر سیاه می‌چریید. دکمه‌های پالتوش با بی‌قیدی لوطی‌وار باز بود و از زیر آن کت و شلوار قهقهه‌ای را مراد، جلیقه و حتی بند ساعت جیبی‌اش به چشم می‌خورد. این مرد میران یا بهتر بگوییم، چنان‌که از تابلوی دکان خوانده می‌شد، سیدمیران سرایی صاحب نانوایی حاضر بود (۳).

۶. توصیف ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری شخصیت‌ها

توصیف هما و آهو

آهو زنی بود ساده، فروتن و کاملاً بی‌تكلف و تظاهر. لباس‌های نوش در صندوق روی هم روی هم بود، در پوشیدن امساک می‌نمود. بجز در روزهای مخصوص عروسی یا مهمانی، صحیح نمی‌دانست از لباس‌ها و زیورآلات خود استفاده کند. حال آنکه هما چنین نبود. می‌گفت لباس را می‌وزند برای پوشیدن نه برای در صندوق نهادن و پوشیدن. اما در زمینه زیورآلات زنانه، او کاملاً چشمش بر هوویش رفته بود. آهو دستبند سه‌مناتی داشت، او هم خواست؛ سینه‌ریز ده‌مناتی داشت، او هم خواست (۴۲۷).

۶. ۳. توصیف حالات عاطفی، روحی و روانی شخصیت‌ها

توصیف غصه‌ها و رنج‌های درونی آهو خانم

در زندگی لحظاتی پیش می‌آید که انسان نه کسی را دوست دارد، نه دلش می‌خواهد کسی او را دوست داشته باشد. از همه‌چیز و همه‌کس حتی از وجود خود نیز بیزار است. مثل اینکه تمام نیروها و رشته‌های زندگی را از او بزیده‌اند؛ نه میل کارکردن دارد و نه اشتهای خوردن. دلش می‌خواهد خاموش و تنها در گوشهای بنشیند و به نقطه ثابتی خیره شود یا اینکه صورت اشک‌آلود خود را در متکا فرو برد و به هیچ‌چیز نیندیشد. آهو نیز چنین حالاتی را می‌گذراند. زنده بود؛ اما مرگ خود را به چشم می‌دید. بیزاری و یأس از زندگی کوچک‌ترین جای خالی در دلش باقی نگذاشته بود... دلشکسته و پریشان بود. نمی‌دانست که دیگر به چه دلخوشی زنده است و زندگی به چه دردش می‌خورد. مثل اشخاص مالیخولیابی با خود حرف می‌زد؛ خودم را خواهم کشت و به او خواهم گفت که خودم را توی چاه خانه می‌اندازم (۲۷۸-۲۷۹).

۷. زمان و مکان

اصل فردیت که لاج به آن اعتقاد دارد چنین است: «موجودیت در جایگاه خاصی در زمان و مکان معنا می‌یابد و مفاهیم با منفصل شدن از ظرف زمان و مکان عمومیت می‌یابند و اغلب مفاهیم صرفاً هنگامی خاص می‌شوند که هردوی این قیود تصریح شوند» (لاج و دیگران، ۱۳۸۶: ۳۰).

به همین ترتیب، شخصیت‌های رمان فقط وقتی فردیت می‌یابند که در پس زمینه‌ای از زمان و مکان خاصی قرار گیرند؛ بنابراین هر مورد فردی و خاص با اشاره به دو مشخصه هم‌پایه، یعنی زمان و مکان، تعریف می‌شود.

در داستان‌های افسانه‌ای و گاه حماسی و اسطوره‌ای گذشته، از زمان و مکان سخن می‌رفت و گفته می‌شد که شخصیت‌ها در چه زمان و مکانی به سر می‌برند، اما چون در آن شکل‌های داستانی بیشتر به مبارزه‌هایی می‌پرداختند که بین مدافعان ارزش‌ها از سویی و طرفداران ضدارزش‌ها از سوی دیگر در جریان بود، آن زمان‌ها و مکان‌ها که این مبارزه‌ها در آن‌ها رخ می‌داد، همه‌جا‌یی و همه‌مکانی به شمار می‌رفتند و به زمان و مکان خاص یا واقعی اشاره نداشتند و لازم نبود آفریننده آن داستان سهم تعیین کننده‌ای به زمان و مکان اختصاص دهد. شخصیت آن شکل‌های داستانی نماد ارزش‌ها یا ضدارزش‌های عام بودند و فراتر از زمان و مکان. از این‌رو، گذشت زمان و تغییر مکان آنان را دگرگون نمی‌کرد؛ در حالی که همان‌طور که در بحث شخصیت‌پردازی رئالیستی گفتیم، در داستان‌های رئالیستی شخصیت‌های داستان به دلیل تأثیرپذیری از اجتماع و محیط پیرامون‌شان اغلب دگرگون می‌شوند و زمان و مکان نقش سازنده و دگرگون‌کننده مهمی در زندگی آن‌ها دارد؛ به حدی که می‌توان شخصیت را فرزند زمان و مکان خواند (ایرانی، ۱۳۸۰: ۴۸۶).

افغانی در شوهر آهونام محیط زندگی مردم زادگاه خود را می‌شناسد و توصیف‌هایی که از محیط و اوضاع شهر کرمانشاه به دست می‌دهد مؤثر و قوی است. داستان از بعداز‌ظهر یکی از روزهای زمستان سال ۱۳۱۳ در شهر کرمانشاه آغاز می‌شود: «بعداز ظهر یکی از روزهای زمستان سال ۱۳۱۳ بود. آفتاب گرم و دلچسبی بر شهر زیبای کرمانشاه نور افشارنده بود» (۱).

او در حین گزارش اوضاع شهر و مردم کرمانشاه به مکان‌های مختلفی اشاره می‌کند. از اماکن متبرکه و مذهبی گرفته تا اماکن تاریخی و خیابان‌ها و محله‌های شهر و روستاهای شهرستان‌های اطراف کرمانشاه. اماکن مذهبی و متبرکه، مانند مسجد حاجی شهبازخان (۲) و بقیه سیده فاطمه.

«یکی از همین روزها برای اینکه دلت باز شود، باهم به بقیه سیده فاطمه می‌رویم. آنجا ریگی می‌چسبانیم و مرادی می‌طلبیم.» اماکن فرهنگی و تاریخی، مانند سینما باربد و سینما فروهر (۵۳۶)، سراب قنبر (۶۵۲)، سراب نیلوفر (۸۰۱) و طاق‌بستان (۵۰).

«خیاطخانه شاهزنان... روبروی سینما فروهر واقع شده بود که اگرچه سینمایی کوچک و بی‌سروصدا بود، ولی به‌حال بعد از باربد دومین سینما و تفریحگاه عمومی شهر به‌شمار می‌رفت.»

خیابان‌ها و محله‌های کرمانشاه، مانند محله رفعتیه و جلالیه (۴۲۳)، سبزه‌میدان (۱۵۱)، میدان فردوسی (۶۵۲).

«گویا فقط در دواخانه سلامت در دهانه سبزه میدان است که این قلم دارو را می‌شود پیدا کرد.»

روستاهای شهرستان‌های اطراف کرمانشاه، مانند روستای چغاسفید (۲۱۸)، روستای ده‌زکی و موریچی (۸۰۱)، شهرستان‌های کنگاور (۵۱۷)، هرسین (۲۴۸)، ماهیدشت (۵۵۳) و قصر شیرین (۵۸۹).

«میرزا نبی و زنش هاجر که به هرسین رفته بودند، چند روزی است که برگشته‌اند.» همان‌طور که گفته شد، فضای این رمان به شهر کرمانشاه و روستاهای و محله‌های آن محدود می‌شود، به همین دلیل رمان شوهر آهوخانم در ردیف رمان‌های ناچیه‌ای قرار می‌گیرد. در این‌گونه رمان‌ها، نویسنده بر محیط و محدوده خاصی تمرکز می‌کند و این محدوده جغرافیایی و مردمانی که در آن روزگار می‌گذرانند به عنوان محور و هسته اصلی داستان به کار گرفته می‌شوند. با توجه به اینکه شهر کرمانشاه از لحاظ مکان بیشترین فضای رمان را به خود اختصاص داده است نویسنده به شرح و توصیف این مکان‌ها و ذکر نام آن‌ها پرداخته و توصیفات دقیق و واضحی از خیابان‌ها و محله‌های شهر ارائه داده است؛ آن‌چنان‌که خواننده تصویر شفاف و زنده‌ای از آن‌ها در ذهن خود مجسم می‌کند. برای نمونه، توصیفاتی که نویسنده از سالن بزرگ شهرداری در جشن معارفه کرده (۴۴۸)، بسیار دقیق و استادانه است و خواننده می‌تواند با مطالعه آن، خود را در فضای سالن شهرداری حاضر ببیند و از این رهگذر آدم‌های داستان را نیز واقعی و ملموس تصور کند. در بخش توصیفات رئالیستی به قدر کافی از توصیف مکان سخن گفته‌یم؛ به همین دلیل از این بحث می‌گذریم و به بررسی عنصر زمان در این رمان می‌پردازیم.

افغانی برای انتخاب تاریخ رمان خود به بُرش زمان دست می‌زند و مقطع زمانی بین سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۰ را به‌گزین می‌کند. البته جز در سطر اول داستان که از سال ۱۳۱۳ نام می‌برد، نشانی از ذکر سال و تاریخ‌گذاری دقیق نیست. اما نویسنده در ذکر قیود زمانی مانند فصول، رمضان، عیدها و اوقات روزانه دقیق عمل می‌کند، تا آن‌جاکه حتی گاهی

ساعت دقیق حادث را نیز مشخص می‌کند: «روزی از روزهای اواخر خردادماه همان سال، سیدمیران، عوض ظهر، چهار بعدازظهر به خانه آمد» (۵۷۷).

در پایان رمان نامی از سال ۱۳۲۰ به میان نمی‌آید، اما از خبر ورود نیروهای ارتش انگلستان از جانب مرز خسروی و قصرشیرین به داخل خاک ایران، که شاگرد مبل‌ساز به سیدمیران سرابی می‌رساند (۸۸۵)، می‌توان به تاریخ ۱۳۲۰ پی‌برد؛ زیرا در این تاریخ بود که قوای متفقین ایران را اشغال کردند.

آنچه درباره تاریخ این رمان درخور تأمل است، انتخاب هدفمند و آگاهانه نویسنده است. به زعم نگارنده‌گان، دلیل گرینش مقطع زمانی ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۰ این است که ایران در این سال‌ها دستخوش تغییر و تحولات فراوانی شده و حادث و رخدادهای بسیاری را از سر گذرانده است. حادثی مانند کشف حجاب و یک‌دست‌شدن لباس، کمبود گندم و غله و قحطی شدید نان و از همه بدتر، کشیده‌شدن جنگ دوم جهانی به داخل خاک ایران که پیامدهای منفی و مخرب فراوانی برای اجتماع آن سال‌های ایران داشت. نویسنده با انتخاب این برهه خاص زمانی قصد دارد در خلال داستان خود به بیان حادثی که در آن سال‌ها رخداده است پپردازد تا این رهگذر، خواننده در حین خواندن داستان در جریان رخدادهای تاریخی جامعه خود قرار گیرد؛ بدین لحاظ این اثر را می‌توان پرداختی ادبی از آن دوران اجتماعی نامید، اما این رجوع به حافظه جمعی و بازسازی تاریخی از نگاه افغانی ایستاده بر آستانه دهه چهل صورت می‌گیرد و گویا خاطرات سال‌های وقایع داستان از دالان حافظه جمعی عور می‌کند و افغانی در بازسازی آن خاطرات، تصویر آن سال‌ها را در افق اکنون می‌نگرد (ر.ک ابازری، ۱۳۸۴: ۷۳).

۸. نتیجه‌گیری

نویسنده رئالیست می‌کوشد زندگی مردم روزگار خود را به شکلی واقعی و ملموس در آثار خویش به نمایش بگذارد. افغانی نیز یکی از این نویسنده‌های است که در رمان او با بسامد بالایی از مؤلفه‌های رئالیستی روبه‌رو می‌شویم. یکی از مهم‌ترین این مؤلفه‌ها، بیان وقایع اجتماعی است. افغانی با چشمانی دقیق و تیزبین به بیان رویدادهای اجتماعی و سیاسی پرداخته است که در یک مقطع خاص زمانی در کرمانشاه روی داده است. درواقع، این رمان نمایشی است از تأثیر و تأثیرات متقابل میان حادث و وقایع دنیای خارج و احساسات و افکار شخصیت‌های داستان. افغانی در این رمان جامعه‌ای را به تصویر کشیده که رویدادهای روزانه آن در افراد تأثیر می‌گذارد و در عین حال، افراد جامعه نیز در به وجود آوردن

رویدادهای جامعه سهیم‌اند. نویسنده در تحلیل روابط موجود در جامعه از توصیف جزئیات زندگی روزمره غفلت نمی‌کند و از این رهگذر نیروهای نامجسم اجتماعی و اقتصادی را، که در مسیر زندگی افراد و حوادث مؤثرند، مجسم و نمایان می‌سازد؛ سپس عوامل و انگیزه رویدادها را با دقت مورد بررسی قرار می‌دهد و هم‌خود را صرف نمایاندن تحلیل تضادها و جریان‌های عمیق زندگی می‌سازد. از این دیدگاه، شیوه افغانی شبیه شیوه داستان نویسان قرن نوزدهم مخصوصاً شیوه بالزاك است. با توجه به مسائل یادشده در این نوشتة، می‌توان افغانی را پیرو مکتب رئالیسم اجتماعی دانست. نویسنده با دنبال کردن سیر حوادث اجتماعی در یک مقطع خاص تاریخی، به رمانش ارزش تاریخی می‌بخشد.

افغانی در این رمان به خوبی نشان داده است که آثار ادبی هر جامعه‌ای، آینه‌ تمام‌نمای فرهنگ، آداب و رسوم، باورها و ارزش‌های آن جامعه و منبع بی‌نظیری برای پی‌بردن به ارزش‌های فرهنگی است. بازتاب مسائل فرهنگی در رمان شوهر آهو خانم، این اثر را به مرجعی ارزشمند برای درک و دریافت فرهنگ غنی مردمان خطه غرب ایران و کرمانشاه تبدیل کرده است.

نحوه بیان اندیشه‌ها، دردها، غم‌ها و محرومیت‌ها از دیگر مواردی است که جنبه رئالیستی این رمان را تقویت می‌کند. نویسنده علاوه بر یادکرد رنج‌ها و مراتهای آدم‌های داستان، خواننده را با زندگی دشوار و طاقت‌فرسای توده‌های مردم عادی اجتماع و کارگران و اجاره‌نشینان آشنا می‌کند.

در داستان‌های واقع‌گرا بر واقعی بودن شخصیت‌های داستان بسیار تأکید می‌شود. افغانی تلاش کرده است تا شخصیت‌های داستان خود را از میان افراد عادی جامعه انتخاب کند. ده‌ها مرد و زن سیمای خود را در شخصیت‌های رمان شوهر آهو خانم بازیافته‌اند. تمام شخصیت‌ها واقعی و ملموس‌اند و همگی آن‌ها از سیدمیران گرفته تا همسایگان او، آدم‌های معمولی بهشمار می‌روند. آدم‌های داستان افغانی، به دو دسته دیوسيرت یا فرشته‌خوی تقسیم نمی‌شوند؛ بلکه تحت تأثیر عوامل بیرونی و اجتماعی گوناگون، مانند هر انسان معمولی دیگری، دچار تغییر و تحول رفتاری می‌گردند. درین میان، محل قوع رخدادها و زندگی شخصیت‌ها در داستان افغانی زمینه‌ای برای رشد و تحول شخصیت‌ها و توجیه وقایع داستان فراهم می‌آورد.

منابع

- ابذری، یوسف و نادر امیری (۱۳۸۴) «بازخوانی رمان شوهر آهوخانم». *مجله مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، سال اول، شماره ۴: ۵۵-۷۸.
- اسکولز، رابرت (۱۳۷۷) *عناصر داستان. ترجمه فرزانه طاهری*. تهران: مرکز.
- افغانی، علی‌محمد (۱۳۵۷) *شوهر آهوخانم*. تهران: امیرکبیر.
- ایرانی، ناصر (۱۳۸۰) *هنر رمان*. تهران: آبانگاه.
- _____ (۱۳۶۴) *داستان، تعاریف، ابزارها و عناصر*. تهران: کانون پرورش فکری.
- پرهام، سیروس (۱۳۶۲) *رئالیسم و خد رئالیسم در ادبیات*. چاپ هفتم. تهران: آگاه.
- پوینده، محمد جعفر (۱۳۷۷) درآمدی به *جامعه‌شناسی ادبیات (مجموعه مقالات)*. تهران: نقش جهان.
- تبراییان، صفاء‌الدین (۱۳۷۱) *ایران در اشغال متفقین*. تهران: رسا.
- نودوروف، تزوتان (۱۳۷۹) *بوطیقای ساختگر*. ترجمه محمد نبوی. تهران: آگاه.
- داد، سیما (۱۳۷۵) *فرهنگ اصطلاحات ادبی*. چاپ دوم. تهران: مروارید.
- روح‌بخش، رحیم (۱۳۸۴) «پیامدهای اقتصادی و اجتماعی کشف حجاب در دوره رضاشاه». *مجله رشد آموزش تاریخ*. دوره هفتم. شماره ۲: ۴۵-۵۰.
- سپانلو، محمدعلی (۱۳۶۶) *نویسنده‌گان پیشرو ایران (مروری بر قصه‌نویسی، رمان‌نویسی و نقد ادبی)*. تهران: نگاه.
- سلیمانی، سعید (۱۳۷۹) *کشف حجاب در ایران*. تهران: جهان کتاب.
- سید‌حسینی، رضا (۱۳۸۴) *مکتب‌های ادبی*. چاپ دهم. ۲ جلد. تهران: نگاه.
- شیری، قهرمان (۱۳۸۲) *داستان‌نویسی، شیوه‌ها و شاخصه‌ها*. تهران: پایا.
- طیرانی، بهروز (۱۳۷۲) «جنگ جهانی دوم، قحطی و واکنش‌های مردمی در قبال آن ۱۳۲۰-۲۴». *مجله گنجینه استاد*. شماره ۲: ۲۰-۳۱.
- صلاح، مهدی (۱۳۸۴) *کشف حجاب، زمینه‌ها، پیامدها و واکنش‌ها*. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- کاتوزیان، محمدعلی (همایون) (۱۳۶۳) *اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا سقوط رضاشاه*. ترجمه محمد رضا نفیسی. تهران: پایپرس.
- کازرونی، جعفر (۱۳۷۳) *تقد شوهر آهوخانم*. تهران: سهیل.
- کهدویی، محمد‌کاظم و مرضیه شیروانی (۱۳۸۸) «شخصیت‌پردازی قهرمان زن در رمان‌های شوهر آهوخانم و سووشنون». *مجله نامه پارسی*. شماره ۳۸ و ۳۹: ۷۱-۸۶.
- گرانت، دیمیان (۱۳۷۹) *رئالیسم*. ترجمه حسن افشار. چاپ سوم. تهران: مرکز.
- گلشیری، هوشنگ (۱۳۸۰) *باغ در باغ (مجموعه مقالات)*. چاپ دوم. تهران: نیلوفر.

۴۵
لاج، دیوید و دیگران (۱۳۸۶) نظریه‌های رمان: از رئالیسم تا پسامدرنیسم. ترجمهٔ حسین پاینده. تهران: نیلوفر.

لوکاج، گئورگ (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی رمان. ترجمهٔ محمد جعفر پوینده. تهران: چشمه.

مروت، منصور (۱۳۸۵) آشنایی با مکتب‌های ادبی. تهران: سخن.

مؤمن، ابوالفتح (۱۳۸۲) «بیانه‌ای که نبود (نگاهی به اشغال ایران در جنگ جهانی دوم و استعفای رضاشاه)». ماهنامهٔ اندیشه و تاریخ سیاسی ایران معاصر. سال دوم، شماره ۱۲: ۶۶-۷۳.

مهدوی، هوشنگ (۱۳۵۵) تاریخ روابط ایران از ابتدای صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم. تهران: امیرکبیر.

میرصادقی، جمال (۱۳۸۲) داستان‌نویس‌های نام‌آور معاصر ایران. تهران: اشاره.

——— (۱۳۸۸) عناصر داستان. چاپ ششم. تهران: سخن.

نوری، نظام‌الدین (۱۳۸۵) مکتب‌ها، سبک‌ها و جنبش‌های ادبی هنری - جهان تا پایان قرن بیستم. چاپ سوم. تهران: زهره.